

✳️ **چطور شد که به سمت هنر آمدید و از چه سنی وارد کار دوبله شدید؟**

هر کسی در کودکی و نوجوانی به یک کاری علاقه مند می شود، من هم به نمایش علاقه مند بودم. در دوره دبستان همراه با دوستانم نمایشنامه می نوشتم و خودمان هم آن را در روزهای پنجشنبه اجرا می کردیم. معلمها و شاگردان هم موظف بودند در سالن اجرای نمایش بنشینند و آن را تماشا کنند. گاهی اوقات هم از ساختمان "اصل ۴ ترومن" می آمدند و در مدرسه ما فیلم نمایش می دادند و ما به تماشای فیلم می نشستیم. مدیر مدرسه ما با آقای عبدالحسین نوشین تئاتر کار می کرد و من این را بعدها فهمیدم. ایشان دلمه ای برای من نوشت که من آن را در پایان سال تحصیلی

کار کرد و اجرای نقشهای سخت تر را به من سپرد. من در نیمه دوم دهه ۴۰ شمسی در یک سریال بانام "محلہ پیتون" نقش را دوبله کردم. این سریال شامل ۵ فصل و ۵۱۴ قسمت ۳۰ دقیقه ای بود که بخش آن از سال ۱۳۴۶ آغاز شد و قسمت آخرش در ۲۹ اسفند ۱۳۴۹ روی آنتن تلویزیون ملی ایران رفت. من در طول این ۵ فصل، ۷ نقش سریال از جمله نقش خود آقای پیتون را دوبله کردم.

✳️ **معمولاً دوبلورها به واسطه کارشان به سینما علاقه زیادی دارند. شما هم به سینما علاقه مند بودید؟**

من قبل از اینکه وارد کار دوبله شوم، کلاً حدود ۱۰ بار به سینما رفته بودم و هنوز هم زیاد به سینما نمی روم. حتی یک بار در حین تماشای یک فیلم در جشنواره فیلم فجر دیدم که مردم در سالن سینما تخمه می خورند و یا کهنه بیچه شان را عوض می کنند! همان جا به همسر م گفتم از اینجا برویم و

یاد گرفتیم. مدام به نحوه حرف زدن پیشکسوتهای دوبله توجه می کردم و به همین شکل دوبله کردن را از آنها آموزش می دیدم. این طور بود که کم کم در کارم حرفه ای شدم و دوبله نقشهای مهم فیلمهای خارجی را به من دادند.

✳️ **گفته می شود که در دوران گذشته دوبله نقشهای اصلی فیلمهای خارجی را خیلی سخت به آدمهای تازه کار می دادند. با این حال چقدر طول کشید که شما نقش اصلی بگویید؟**

البته این طور هم نبود که کسی مانع ورود جوانان به این حرفه شود. اتفاقاً پیشکسوتهای این عرصه وقتی می دیدند یک نفر استعداد و صدای خوبی دارد، او را حمایت می کردند تا پیشرفت کند. من هم همیشه از پیشکسوتهای حوزه دوبله احترام دیدم. طبیعتاً یک آدم تازه کار نمی تواند به یک باره از پله اول به پله آخر برسد و باید پله های موفقیت را به تناوب طی کند. من هم از همان روز اول نقشهای اصلی را دوبله نمی کردم اما خیلی طول نکشید که



نصر الله مدقالجی

از رادیو بدم می آید!

در کارش بسیار جدی است و این جدیت را در صدایش هم می توان یافت. کمتر کسی است که فیلم "محمد رسول الله" مصطفی عقاد را دیده باشد و طنین صدای "ابوسفیان" را در ذهن نداشته باشد. یا "آن شرلی" معروف و "متیو" پیرمردی که برای او پدری کرد و آنه او را به شدت دوست داشت. خالق این جاودانگی صدا کسی نیست جز نصر الله مدقالجی از دوبلورهای پیشکسوت سینمای ایران. "برادران کندی"، "برت لنکستر"، "چارلز برانسن"، "ایلا والاک"، "آکیم تامیروف"، "جان وین"، "ادهریس" و "آنتونی هاپکینز" بازیگران برجسته سینمای دنیا هستند اما قطعاً اگر صدای مدقالجی که به جای آنها صحبت کرده است شنیده نمی شد، این بازیگران هم شاید در سینمای ایران شناخته نمی شدند. مدقالجی جزء نسل طلایی دوبله ایران است که باعث شد سینمای دنیا در ایران شناخته شود و مورد توجه قرار گیرد.

همسر م هم با من موافق بود. پیش از انقلاب دایی من یک دوستی داشت که صاحب سینما "مایاک" بود. من به همین واسطه به صورت مجانی به سینما می رفتم و در آنجا فیلم می دیدم اما از زمانی که وارد کار دوبله شدم، دیگر به سینما نرفتم. یکی -دو بار با آقای جلال مقامی به سینما رفتم و فیلم "هملت" را دیدم و یک مرتبه هم با آقای سعید مظفری برای دیدن فیلم به سینما رفتم. آقای سعید مظفری و آقای ناصر ممدوح از دوستان نزدیک من هستند. خاطرم هست در دوران قدیم آقای مظفری پسر بزرگ مرا به سینمای کودکان می برد تا در آنجا فیلم ببیند. پسر من هم مادر سعید مظفری را خیلی دوست داشت و او را "مامان سعید" صدا می زد. رابطه خانوادگی خوبی میان خانواده من و خانواده آقای مظفری وجود داشت و ایشان هنوز هم از دوستان نزدیک من هستند.

دوبله نقش اول یک سریال را به من دادند. در سال ۱۳۴۴ یک سریال بانام "گیدئون" برای بخش از تلویزیون آماده می شد که زنده یاد مانی مدیر دوبلاژ آن بود و ایشان دوبله نقش اول آن سریال را بر عهده من گذاشت. یک سال بعد با استاد هوشنگ لطیف پور آشنا شدم و ایشان مرا به تلویزیون ملی ایران دعوت کرد. استاد لطیف پور در تلویزیون، دوبله یک نقش از اثر "باغ آبلالو" نوشته چخوف را به من داد تا مرا محک بزند و بعد که من آن نقش را ایفا کردم، ایشان متوجه شد که کارهای سنگین تری را هم می تواند به من بسپارد. در ادامه ایشان مرتباً با من

اجرا کردم و مورد تشویق معلمان مدرسه قرار گرفتم. زمانی که ۱۷ ساله بودم، آقای مهدی علی محمدی از دوبلورهای خوب کشورمان نشانی استودیو "عصر طلایی" را به من داد و من هم ساعت ۷ صبح جمعه با ذوق و شوق فراوان به آن استودیو رفتم. در آنجا آقای علی محمدی یک فیلم هندی را برای من پخش کرد و به من گفت می توانی به جای فلان شخص بگویی "بله قربان؟". گفتم بله می توانم. "بله قربان" را گفتم و ایشان تشویقم کرد و گفت فلان روز باید به استودیو خیابان تخت جمشید بروی تا در آنجا کار کنی. من هم به آنجا رفتم و آرام آرام دوبله کردن را

یک خانمی با دو دیپلم فن بیان و دوبله پیش من آمده بود و می گفت ۲/۵ میلیون تومان برای گرفتن این مدرکها هزینه کرده است. پرسیدم چه چیزی یاد گرفته اید؟ ایشان گفت هیچی. گفتم پس آن مدرکها را ببیندازید در سطل آشغال!